

Analysis and Critique of Rhetoric and Eloquence in Rhetorical Works


Ahmad Rezaei¹
(43-64)

Abstract

Rhetoric and eloquence are among the terms that have attracted for researchers since the beginning of rhetorical works. In different periods, while discussing these terms, rhetoricians have tried to provide criteria for them. What is obtained through rhetorical books shows that after the early centuries in Islamic rhetoric, we are faced with tasteful criteria in this realm, criteria whose acceptance and application today are not without many flaws and such criteria cannot be used as measures for different texts, especially modern texts and new formats or types. In the present study, while examining, analyzing and criticizing the rhetoric and eloquence and categorizing the opinions of predecessors, we have tried to explain the terms with other component; components that can provide a clearer picture of the concepts of eloquence and rhetoric. It seems that to get a clearer understanding of such concepts and to avoid exploitative views, one can use the opinions of linguists about context types of context, as well as Roman Jakobson's communication theory and the six roles of language based on this theory; In other words, with the help of linguistic studies, the components of rhetoric and eloquence can be redefined in other ways which in addition to clarifying terms and avoiding aspects of taste, it is more inclusive. Accordingly, the various context of speech along with the roles of language can be considered as the central elements of rhetoric and eloquence. At the same time, according to Van Peer, literary and sacred texts are always "making context", they make their context based on the situation in which they are located; In other words, literary and sacred texts do not have a closed and unchangeable context. In addition, in this redefinition, we must consider the various textual, situational, cultural, and social contexts, along with a new understanding of communication theory and language roles, as components of rhetoric and eloquence.

Keywords: Rhetoric, Eloquence, Analysis, Criticism, Rhetorical books.

Received: 3, June, 2020 & Accepted: 13, October, 2020

 10.22059/jlcr.2020.303887.1485
Print ISSN: 2382-9850-Online ISSN: 2676-7627
<https://jlcr.ut.ac.ir>

1. Email of the author: a-rezaei@qom.ac.ir
Associate Professor of Persian Language and Literature, University of Qom, Qom, Iran.

تحلیل و نقد بلاغت و فصاحت در آثار بلاغی

احمد رضایی^۱

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم، قم، ایران.

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۳/۱۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۷/۲۲)

علمی- پژوهشی

چکیده

بلاغت و فصاحت از جمله اصطلاحاتی است که از آغازین آثار بلاغی به زبان فارسی و عربی توجه محققان را جلب کرده‌است. بلاغیون در ادوار مختلف ضمن بحث و بررسی درباره این اصطلاحات کوشیده‌اند معیارهایی برای آن‌ها به‌دست دهند. آنچه از خلال کتاب‌های بلاغی به‌دست می‌آید، نشان می‌دهد پس از گذشت قرون اولیه در بلاغت اسلامی، با معیارهای ذوق‌مبنا و مکرر در این قلمرو روبه‌رو هستیم و اصطلاحات مذکور نیز از این معیارها به دور نبوده‌اند؛ معیارهایی که امروزه پذیرش و کاربردشان خالی از خلل و ایراد فراوان نیست. در پژوهش حاضر، ضمن بررسی، تحلیل و نقد دو اصطلاح بلاغت و فصاحت و دسته‌بندی آرای پیشینیان، کوشیده‌ایم با مؤلفه‌های دیگر به تبیین بلاغت و فصاحت پردازیم؛ مؤلفه‌هایی که می‌توانند چشم‌انداز روشن‌تری از مفاهیم فصاحت و بلاغت به‌دست دهند. به نظر می‌رسد برای دریافتی روشن‌تر از چنین مفاهیمی و پرهیز از دیدگاه‌های استحسانی می‌توان از آرای زبان‌شناسان در حیطه بافت متن و انواع بافت‌های آن و نیز نظریه ارتباطی یا کوبسن و نقش‌های شش‌گانه زبان که مبتنی بر نظریه مذکور است، یاری گرفت؛ به عبارت دیگر، می‌توان با کمک مطالعات زبان‌شناختی، مؤلفه‌های بلاغت و فصاحت را به گونه‌ای دیگر بازتعریف کرد که علاوه بر روشنی اصطلاحات و پرهیز از جنبه‌های ذوقی، شمول بیشتری داشته باشد. بر این اساس، بافت‌های گوناگون کلام به همراه نقش‌های زبان را می‌توان عناصر کانونی بلاغت و فصاحت به شمار آورد، ضمن اینکه بر اساس دیدگاه «ون پی‌یر»، متون ادبی و مقدس همواره در حال «بافت‌سازی» هستند؛ به سخنی دیگر، متون ادبی و مقدس بافت بسته و تغییرناپذیر ندارند، بلکه بر اساس موقعیتی که در آن واقع می‌شوند، دست به بافت‌سازی می‌زنند. منظور از بافت، هم بافت متنی است و هم بافت‌های موقعیتی، فرهنگی و اجتماعی. تغییر بافت‌های مختلف، افق متن را دگرگون کرده، طبعاً معنای آن را نیز تغییر می‌دهد و می‌تواند زمینه تفسیرهای مختلف و تأویل‌های متعدد را در متن به وجود می‌آورد.

واژه‌های کلیدی: بلاغت، فصاحت، تحلیل، نقد، کتب بلاغی.

۱. مقدمه

بر پایه آثار بلاغی در تمدن اسلامی، از همان روزگار نخست، بلاغیون به تعریف و تبیین دو اصطلاح بلاغت و فصاحت همت گماشته‌اند و کوشیده‌اند نخست تعریفی از این دو

اصطلاح ارائه کنند، یا حدود و ثغوری برای آن در نظر بگیرند، آنگاه به سایر موضوعات این قلمرو بپردازند؛ به دیگر سخن، گویا ورود به حوزه‌های بلاغی، در گرو فهم این دو اصطلاح بوده‌است. نکته درخور توجه اینکه به‌رغم تمام کوشش‌هایی که برای تبیین یا تعریف اصطلاحات مذکور انجام شده‌است و با وجود تقسیم‌بندی‌هایی که در برخی آثار بلاغی به چشم می‌خورد، باز هم تعریفی عرضه نشده که اجماع همه یا اغلب محققان این حوزه را در پی داشته باشد. علاوه بر این، به نظر می‌رسد تقسیم‌بندی‌های عرضه‌شده، چارچوب مدون و مستدلی ندارد.

با بررسی آثار بلاغی در قلمرو فصاحت و بلاغت و با در کنار هم قرار دادن دیدگاه‌های مختلف، می‌توان دو ویژگی مبنایی را در بسیاری از این آثار ملاحظه کرد؛ دو مؤلفه‌ای که روشن نبودن یا نداشتن دریافت درست از این دو اصطلاح و بسیاری اصطلاحات مشابه را در پی داشته‌است:

۱- بررسی‌ها و آرای ذوق‌مبنا: در اغلب کتاب‌های بلاغی، خواننده با نظراتی مواجه می‌شود که بیش از اینکه استدلالی باشند، استحسانی و ذوقی هستند، البته این موضوع به معنای نفی دیدگاه‌های پژوهشگران صاحب‌نظر و طرد بسیاری از نظرات حائز اهمیت در خلال آثار بلاغی نیست، لیکن به نظر می‌رسد غلبه با نظرات ذوقی است.

۲- تکرار مطالب دیگران و نبود تحلیل و نقد: مختصه دیگری که در این آثار بسیار به چشم می‌خورد، تکرار صرف نظر دیگران است، بدون اینکه آراء و دسته‌بندی‌های مذکور نقد و بررسی شود. به نظر می‌رسد فقدان همین جنبه انتقادی باعث شده بسیاری از مطالبی که شاید در بلاغت عربی کاربردی باشد، وارد حوزه آثار بلاغی فارسی شود و بسیاری از محققان مقلد، بدون توجه به جنبه‌های مؤثر در بلاغت، از قبیل تفاوت‌های فرهنگی، زمینه‌های اجتماعی، ساختارهای زبانی و... کوشیده‌اند نمونه‌ها و مصداق‌هایی برای آن‌ها بیابند! به‌رغم اینکه پژوهشگرانی مانند جرجانی کوشیدند با طرح دیدگاه‌های متفاوتی مانند نظریه نظم، بلاغت و فصاحت را از چشم‌انداز دیگری تعریف کنند، اما نظریه او یا کسانی که بر ترکیب کلام پای می‌فشردند، در زیر سیطره آرای ذوق‌مبنای تکراری به محاق رفت. به نظر می‌رسد برای تبیین فصاحت و بلاغت و ارائه دریافتی روشن از این دو اصطلاح، می‌توان از انواع بافت‌های متنی، فرهنگی، اجتماعی و موقعیتی و نیز نظریه ارتباطی زبان و نقش‌های ششگانه آن بهره برد. از این رو، در پژوهش حاضر برآنیم که

ضمن بررسی دو اصطلاح بلاغت و فصاحت از منظر واژگانی و اصطلاح‌شناختی، دیدگاه‌های مختلف را درباره اصطلاحات مذکور، طبقه‌بندی، تحلیل و نقد کرده، آنگاه به پیوند نظریه ارتباط و انواع بافت‌های موقعیتی و فرهنگی خواهیم پرداخت که به نظر می‌رسد در تبیین فصاحت و بلاغت مفعول مانده و می‌توانند مؤلفه‌های اصلی شناخت این دو اصطلاح به شمار آیند.

۱. تعریف بلاغت و فصاحت

نخستین موضوعی که در مبادی کتاب‌های بلاغی ملاحظه می‌شود، اهتمام و کوشش مؤلفان برای تعریف بلاغت و فصاحت است که گاهی بر معنای واژگانی این اصطلاحات و زمانی بدون توجه به معنای لغوی آن‌ها متمرکز بوده‌است.

۱-۱. تعریف واژگانی

می‌توان گفت یکی از آثاری که کوشیده‌است با توجه به معنای واژگانی بلاغت، تعریفی از این اصطلاح به دست دهد، *الصناعتین ابوهلال عسکری* است. عسکری نخست به معنای لغوی بلاغت پرداخته‌است و اشاره کرده که یکی از معانی بلاغت، به انتها رسانیدن است. آنگاه بر اساس همین معنای واژگانی، بلاغت را این گونه تعریف کرده‌است: «بلاغت به این سبب بلاغت نامیده می‌شود که معنا را به منتهای قلب شنونده می‌رساند و شنونده معنا را درمی‌یابد» (العسکری، ۲۰۰۶: ۱۳). ابن‌اثیر نیز در *مثل السائر* معنای واژگانی بلاغت را «رسیدن و به انتها رساندن» می‌داند و معتقد است کلام را به این دلیل بلیغ نامیده‌اند که به اوصاف لفظی و معنوی می‌رسد (ر.ک؛ ابن‌اثیر، بی‌تا: ۹۰). در آثار بلاغی فارسی نیز به معنای واژگانی بلاغت اشاره شده‌است (از جمله: ر.ک؛ گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۳).

۲-۱. تعریف اصطلاحی

در کنار تعریف‌های اندکی از بلاغت که بر معنای لغوی این اصطلاح استوار است، تعریف‌های فراوان و مکرری داریم که به معنای واژگانی اصطلاح مذکور توجه نداشته‌اند، یا دست‌کم در تعریف بلاغت بدان اشاره نمی‌کنند. هر یک از این تعریف‌ها بر ویژگی‌ها یا مؤلفه‌های خاصی متمرکز شده‌اند. می‌توان چنین تعریف‌هایی را بر اساس مختصات زیر از بلاغت که بدان پرداخته‌اند، بدین گونه دسته‌بندی کرد:

۱-۲-۱. گزینش الفاظ، رساندن معنا در بهترین شکل

گویا نخستین جایی که با مفهوم بلاغت مواجه می‌شویم، *البیان والتبیین* جاحظ (۱۶۰-۲۵۵ ق.) است. جاحظ در تبیین بلاغت، اغلب از زبان دیگران سخن می‌گوید. بر همین منوال،

از زبان عمرو بن عبید، بلاغت را چنین تعریف می‌کند: «حدّثنی عمر الشّمری، قال: قیل لعمرو بن عبید: ما البلاغة؟ قال عمرو: فكأنّک إنّما تريد تخیر الفاظ فی حسن الإفهام، قال: نعم» (جاحظ، بی تا/ ۱: ۱۱۶). ملاحظه می‌شود در این تعریف جاحظ که از زبان دیگران نقل شده، بر دو عامل گزینش لفظ و رساندن درست معنا تأکید شده است. پس از جاحظ، رمانی (۲۹۶-۳۸۲/۳۸۴ ق.) در کتاب *النکت فی الإعجاز القرآن، دیدگاه البیان* را رد می‌کند. از نظر او، بلاغت رساندن یا تفهیم معنا نیست؛ زیرا ممکن است دو سخنور معنایی را اعاده کنند، لیکن یکی بلیغ است و دیگری ناتوان، در مانده و لکنت دار. سرانجام، بلاغت را رساندن معنا به قلب در بهترین صورت لفظ می‌داند (ر.ک؛ الرمانی، ۱۳۸۲: ۲۱).

۲-۲-۱. بلاغت، جایگاه کلام، ایجاز، اطناب و الفاظ نیکو

گروهی دیگر پس از بحث طولانی درباره بلاغت، آن را قرار دادن کلام در جایگاه آن همراه با اطناب و ایجاز از سویی و الفاظ نیکو از سوی دیگر دانسته‌اند. ابوهلال عسگری (۳۱۰/۳۲۰؟ / درگذشت پس از ۴۰۰ ق.) از جمله کسانی است که بلاغت را با مختصات مذکور تعریف کرده است: «بلاغت، قرار دادن کلام در جایگاه آن، همراه با اطناب و ایجاز درخور و الفاظی نیکوست» (عسگری، ۲۰۰۶م: ۱۳-۱۸). پس از وی، ابن‌رشیق قیروانی (۳۹۰-۴۶۳ ق.) ضمن بیان دریافت‌های دیگر محققان از بلاغت، از جمله اینکه برخی آن را شناخت فصل و وصل دانسته‌اند و عده‌ای آن را استعاره نیکو شمرده‌اند، گروهی بلاغت را به قدر فهم مخاطب سخن گفتن تعبیر کرده‌اند و... سرانجام، ابن‌رشیق تعریف یا نظر ابوهلال را تکرار می‌کند: «بلاغت، قراردادن کلام در جایگاه آن، همراه با اطناب و ایجاز درخور و الفاظی نیکوست» (قیروانی، ۲۰۰۲م: ۳۹۰). همچنین، سکّاک (متوفای ۶۲۶ ق.) بر به‌کارگیری تشبیه، مجاز و کنایه در کلام بلیغ اشاره کرده است (ر.ک؛ سکّاک، ۱۴۰۷ق: ۲۵).

۳-۲-۱. بلاغت و نظم کلام

یکی دیگر از دیدگاه‌هایی که در تعریف بلاغت (و فصاحت) بسیار درخور توجه است، تعریف بلاغت به عنوان نظم کلام است. می‌توان این دیدگاه را منحصر به عبدالقاهر جرجانی (متوفای ۴۷۱/۴۷۴ ق.) دانست و یا دست‌کم بر این عقیده بود که جرجانی بسیار بیشتر از دیگران به بررسی جوانب چنین نظریه‌ای توجه داشته است. گویا جرجانی در ابتدای بحث، بلاغت و فصاحت را به یک معنا به کار برده است و تأکید می‌کند که پیوسته نظر محققان را درباره این دو اصطلاح مطالعه می‌کرده است و اشاره می‌کند حاصل دیدگاه

آنان در این تعریف خلاصه شده است: «بلاغت و فصاحت، عبارت است از نوعی نظم و ترتیب و قسمی تألیف و ترکیب» (جرجانی، ۱۳۸۳: ۳۷-۳۸). سپس دلیل اعجاز کلام حق را در نظم آن می‌داند و معتقد است آنچه موجب شگفتی مخاطبان قرآن شد، مزایایی بود که از نظم قرآن بر آنان آشکار شد؛ خصایصی که در سیاق الفاظ قرآن با آن مواجه می‌شدند (ر.ک؛ همان: ۴۳). ویژگی‌های چنین نظمی از دید او عبارتند از:

۱-۳-۲-۱. تناسب الفاظ با یکدیگر در بافت کلام: الفاظ از این حیث که مجردند یا مفرد، فضیلتی نمی‌یابند، بلکه فضیلت الفاظ مربوط است به تناسب لفظی با لفظ دیگر که در کلام پیش از آن آمده، یا پس از آن قرار گرفته است (ر.ک؛ همان: ۴۹-۵۰). از نگاه جرجانی، دو کلمه بدون ملاحظه جایگاه آن‌ها در نظم و تألیف کلام مزیتی نسبت به یکدیگر ندارند (مانند: لیث/اسد)، مگر اینکه کلمه را به سبب نظم کلام و تناسب معنای آن با معانی الفاظ مجاور آن و برتری آن، از لحاظ اُنس با کلمات دیگر در نظر آوریم (ر.ک؛ همان: ۴۶-۴۷).

۲-۳-۲-۱. نظم، پیوستگی دلالتی است: مقصود از نظم کلمات آن نیست که الفاظ در گفتار دنبال هم قرار گیرند، بلکه مقصود این است که الفاظ در دلالت، به یکدیگر وابستگی داشته باشند و معانی به صورتی که عقل حکم می‌کند، به یکدیگر مربوط شوند (ر.ک؛ همان: ۵۴).

۳-۳-۲-۱. نظم و اندیشه: نظمی که بلغا آن را توصیف می‌کنند و به سبب آن مراتب بلاغت درجه‌بندی می‌شود، هنر و صنعتی است که در آن، ناگزیر از فکر کمک گرفته می‌شود (ر.ک؛ همان: ۵۵).

علاوه بر جرجانی، ابن‌اثیر در *مثل السائر* (ر.ک؛ ابن‌اثیر، بی‌تا: ۹۰) و سکاکی در *مفتاح العلوم* (ر.ک؛ سکاکی، ۱۴۰۷ق: ۲۵)، از جمله شرایط کلام بلیغ را به کارگیری لفظ در پیوند با دیگر الفاظ دانسته‌اند و از این وضعیت با عنوان «ترکیب» یاد نموده‌اند.

۴-۲-۱. بلاغت: لفظ اندک و معنی بسیار

از دیگر تعریف‌های بلاغت که می‌توان از آن به تعریف «کمّی» تعبیر کرد، «لفظ اندک و معنای بسیار» است. از جمله کسانی که یکی از شروط بلاغت و فصاحت را لفظ کم و معنای بسیار می‌داند، ابن‌سنان خفاجی (متوفای ۴۶۶ ق.) است. وی معتقد است: «سخن باید موجز، مختصر، همراه با حذف بخش‌های اضافی کلام باشد، به گونه‌ای که با الفاظ اندک، معنی فراوانی بیان شود» (خفاجی، ۲۰۰۳م: ۱۱۹). همین دیدگاه در *دقایق الأشعار* نیز تکرار شده است: «بلاغت و فصاحت آن است که متکلم سخنی گوید، نظم یا نثر که لفظ او اندک باشد و معنی بسیار» (تاج‌الحلاوی، بی‌تا: ۹۶).

۱-۲-۵. مقتضای حال و مقام

توجه به مقتضای حال در تعریف بلاغت، در بسیاری از کتاب‌های بلاغی، به‌ویژه کتاب‌های بلاغی به زبان فارسی دیده می‌شود. بلاغت در اصطلاح، مطابقت کلام فصیح با مقتضای حال و مقام است؛ زیرا مقام ایجاز و اطناب، تأکید و عدم آن، تصریح، کنایه و امثال آن مختلف است و هر یک اقتضای نوعی کلام می‌نماید که اگر غیر از آن آورند، بلیغ نباشد (ر.ک؛ گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۳). همچنین، خان آرزو ضمن تعریف بلاغت به مطابقت با حال، اشاره می‌کند که احوال مختلف مستلزم کلام متفاوت است: «جایی حال، متناسب با تأکید است، گاهی مقام ایجاز و زمانی اطناب» (خان آرزو، ۱۳۸۱: ۱۰۲). این دیدگاه در آثار بلاغی دیگر، مانند *انوارالبلاغه* (ر.ک؛ صالح مازندرانی، ۱۳۷۶: ۴۲)، *مدارج‌البلاغه* (ر.ک؛ هدایت، ۲۵۳۵: ۷)، *معانی و بیان آهنی* (ر.ک؛ آهنی، ۱۳۶۰: ۳) و بسیاری از دیگر آثار بلاغی دیده می‌شود.

۱-۲-۶. مقتضای حال، وافی به مقصود

علاوه بر تأکید برخی آثار بلاغی به مطابقت کلام با مقتضای حال، گروهی دیگر در کنار اقتضای حال، چند شرط دیگر نیز در تعریف کلام بلیغ آورده‌اند: «بلاغت کلام آن است که جمله، فصیح و برای بیان مقصود گوینده، وافی و رسا و مطابق و مقتضای حال و مقام باشد» (همایی، ۱۳۷۰: ۲۸). همایی علاوه بر تأکید بر فصاحت، روشنی کلام، اقتضای حال و رساندن (گوینده) به خواسته یا مافی‌الضمیر خویش را در تعریف بلاغت در نظر داشته‌است. همین تعریف در کتاب *بیان شمیسا* با اندکی دگرگونی آمده‌است: «مقصود از بلاغت این است که کلام، دلنشین، مؤثر و رسا و به اصطلاح وافی به مقصود باشد» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۴۴). واضح است که دلنشین یا مؤثر بودن کلام، چارچوب روشنی ندارد! آنچه در این فقرات و در تعریف بلاغت برجسته شده، «وافی به مقصود بودن» است.

۱-۳. وجوه بلاغت

علاوه بر تعریف بلاغت، اقسام بلاغت نیز از جمله موضوعاتی است که برخی از آثار بلاغی بدان اهتمام داشته‌اند. در این تقسیم‌بندی‌ها، درهم‌آمیختگی فراوانی دیده می‌شود؛ مثلاً در *البیان جاحظ*، وجوه بلاغت بدین صورت آمده‌است: اسحاق بن حسان قوهی از قول ابن‌المقفع در پاسخ به این پرسش که «بلاغت چیست؟»، نقل می‌کند که بلاغت، اسم جامعی است برای معانی که در وجوه زیادی دیده می‌شود، این وجوه عبارتند از: ۱-

سکوت، ۲- شنیدن، ۳- اشاره، ۴- احتجاج، ۵- جواب، ۶- ابتداء کلام، ۷- شعر، ۸- سجع، ۹- خطبه (خطابه) (ر.ک؛ جاحظ، بی تا/ ۱: ۱۱۵). بر این اساس، می‌توان گفت غرض وی از وجوه بلاغت، صورت‌هایی است که می‌توان در آن‌ها گونه‌های بلاغت را در نظر گرفت. با توجه به چنین دیدگاهی، شاید بلاغت در شکل «سکوت» یا در گونه «شنیداری» بسیار درخور توجه باشد. بلاغت در گونه «سجع» محل تأمل است! اگر منظور این باشد که سجع نیز می‌تواند بر بلاغت کلام بیفزاید، اساس تقسیم‌بندی ارائه‌شده در هم می‌ریزد؛ زیرا در اینجا سخن بر سر اقسام یا صور بلاغت است، نه ابزار یا وسایل بلاغت. در تقسیم‌بندی دیگری، رمائی بلاغت را ده قسم می‌داند که عبارتند از: ایجاز، تشبیه، استعاره، وصل، فصل، تجانس، تصریف، تضمین، مبالغه و حسن‌البیان (ر.ک؛ الرمائی، ۱۳۸۲: ۲۱). هنگامی که این تقسیم‌بندی را در کنار تقسیم‌بندی جاحظ قرار می‌دهیم، درمی‌یابیم آنچه رمائی از آن با عنوان اقسام بلاغت یاد کرده، در واقع «ابزار»ی است که می‌تواند در بلاغت کلام مؤثر واقع شود؛ به سخن دیگر، در اینجا بحث بر اقسام بلاغت نیست، بلکه سخن بر سر ابزار بلاغت است. مواردی از این دست نشان می‌دهد که دریافت درستی درباره انواع بلاغت یا تمهیدات بلاغی در میان پژوهشگران نبوده‌است و آنان ابزار بلاغت را با اقسام آن درهم آمیخته‌اند.

۴-۱. بلاغت؛ لفظ و معنا

یکی دیگر از مباحث حوزه بلاغت، توجه به جایگاه لفظ و معنا یا اهمیت یا رجحان یکی بر دیگری است. این موضوع نیز از کتاب‌های بلاغی آغازین، نظر محققان این حوزه را به خود معطوف داشته‌است؛ چنان که جاحظ از قول جعفر بن یحیی، بلاغت را احاطة لفظ بر معنا می‌داند، لیکن باید چهار شرط در آن رعایت شود:

الف) دقت در گزینش واژگان، ب) روشنی الفاظ و دوری از ابهام، ج) دوری از تکلف و تعقید، د) بی‌نیازی به تأویل (ر.ک؛ جاحظ، بی تا/ ۱: ۱۱۵). دقت در شروط چهارگانه مذکور نشان می‌دهد آنچه برای جعفر بن یحیی و به طریق اولی برای جاحظ اهمیت داشته، رسیدن به معنایی صریح، بدون ابهام و بی‌نیاز از تأویل است؛ به عبارت دیگر، وظیفه اصلی الفاظ، معنارسانی است. لذا اگر از اهمیت لفظ، سخن به میان می‌آید، تنها به دلیل جایگاه آن در القای معنایی صریح است. در کنار این دیدگاه، می‌توان به نظر جرجانی اشاره کرد. جرجانی معتقد است علمای ادب در باب لفظ کوتاه آمده‌اند، لیکن درباره معنا به تفصیل سخن گفته‌اند (ر.ک؛ جرجانی، ۱۳۸۳: ۳۹). سپس این پرسش را درباره اعجاز قرآن مطرح

می‌کند که آیا این اعجاز به دلیل معانی دقیق قرآن بوده، یا به سبب الفاظ آن! اگر به سبب الفاظ آن بوده، چه چیزی در الفاظ است که آنان را به عجز واداشته‌است؟ وی پاسخ می‌دهد آنچه موجب شگفتی آنان شد، مزایایی بود که از نظم قرآن بر آنان آشکار شد؛ خصایصی که در سیاق الفاظ قرآن با آن مواجه می‌شدند (ر.ک؛ همان: ۴۳)، لیکن سیاق الفاظ به‌تنهایی کارگشا نیست، بلکه باید کلمه را به سبب نظم کلام و تناسب معنای آن با معانی الفاظ مجاور آن و برتری آن را از لحاظ انس با کلمات دیگر در نظر آوریم (ر.ک؛ همان: ۴۶-۴۷). ابوهلال هم در رساله «التفصیل بین بلاغتی العرب والعجم»، در ویژگی‌هایی که برای شعر بلیغ برمی‌شمارد، از الفاظ در نظامی سازگار، سخن به میان آورده‌است: «الفاظ آن دلنشین باشد و معانی را به ذهن نزدیک کند، نظامی سازگار داشته باشد، جامه الفاظ بر اندام معانی خوش نشیند» (عسکری، ۱۳۹۷: ۵۹). هرچند نظر ابوهلال درباره شعر است، می‌توان از خلال آن، دو ویژگی را برای بلاغت برشمرد: ۱- همراهی لفظ و معنا (بدون اینکه یکی را بر دیگری رجحان دهد). ۲- نظام سازگار که به گونه‌ای دیگر همان نظم جرجانی را به ذهن متبادر می‌کند.

۵-۱. ویژگی‌های انسان بلیغ

موضوع دیگری که جاحظ بدان پرداخته، شخص بلیغ است. وی از قول جعفر بن یحیی نقل می‌کند که بلیغ، کسی است که سخنش واضح است و نیازی به تفسیر ندارد. همچنین، از قول عتابی می‌گوید بلیغ، کسی است که نیاز خویش را بدون تکرار، لکنت و یاری دیگری به تو تفهیم کند (ر.ک؛ جاحظ، بی تا/ ۱: ۱۱۶). برخی دیگر، بلاغت متکلم را ملکه‌ای دانسته‌اند که وی را بر ایراد کلام بلیغ قادر می‌کند (ر.ک؛ صالح مازندرانی، ۱۳۷۶: ۴۴). این ویژگی به صورت توانایی متکلم بر تألیف کلام بلیغ (ر.ک؛ تقوی، ۱۳۶۳: ۹)، چیره‌زبانی، سخندانی و سخن‌پردازی (ر.ک؛ همایی، ۱۳۹۱: ۳۸) نیز آمده‌است. نهایتاً بلیغ را کسی دانسته‌اند که مافی‌الضمیر خود را به‌نیکویی بیان کند (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۲۵). اندک تأملی در این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که سخن جاحظ مبنی بر اینکه شخص بلیغ کسی است که سخنش به تفسیر و توضیح نیاز نداشته باشد و پذیرفتنی‌تر می‌نماید. سایر ویژگی‌های یادشده را نمی‌توان معیار روشن یا دقیقی برای متکلم بلیغ به شمار آورد.

۱-۶. فصاحت و معنای واژگانی

چنان که در تعریف بلاغت، برخی محققان، ابتدا به معنای لغوی این اصطلاح توجه کرده‌اند، فصاحت هم از این قاعده بر کنار نبوده‌است؛ مثلاً ابن‌اثیر معنای لغوی فصاحت را آشکارگی و ظهور می‌داند، به گونه‌ای که لفظ به تفصیل نیازمند نباشد: «هی الظهور و البیان فی أصل الوضع اللغوی و بهذا القول تتبیّن حقیقة الفصاحة؛ إنَّ اللَّفْظَ الفصیح هو الظاهر البین، من غیر التفصیل» (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۹۰). ابوهلال عسکری نیز در تعریف فصاحت، ابتدا به معنای لغوی آن می‌پردازد که عبارت است از: روشنگری. سپس تأکید می‌کند که با در نظر گرفتن چنین معنایی، فصاحت و بلاغت به یک معنا به کار می‌روند که عبارت است از: روشنگری و اظهار معنا (ر.ک: عسکری، ۲۰۰۶م: ۱۳-۱۸). آثار دیگر، به‌ویژه آثار بلاغی فارسی (از جمله: گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۳؛ ناشر، ۱۳۴۰: ۱۲-۴؛ خان آرزو، ۱۳۸۱: ۹۹-۱۰۲) به همین معنا اشاره کرده‌اند. با توجه به این معنا، نمی‌توان فصاحت را با بلاغت که به معنای به انتها رسیدن است، یکی دانست.

۱-۷. فصاحت و معنای اصطلاحی

اما از نظر اصطلاحی، تعریف‌هایی که از فصاحت ارائه شده‌است، هر یک به جنبه‌ای از آن اشاره می‌کند. بر اساس گرانیکاه این تعریف‌ها، می‌توان آن‌ها را به ترتیب زیر دسته‌بندی کرد.

۱-۷-۱. یکی بودن مفهوم بلاغت و فصاحت

جرجانی در کتاب *دلائل الاعجاز*، پس از بررسی نظرات علمای بلاغت نتیجه می‌گیرد که از نظر محققان این حوزه، بلاغت و فصاحت عبارت است از نوعی نظم و ترتیب، و قسمی تألیف و ترکیب (ر.ک: جرجانی، ۱۳۸۳: ۳۷-۳۸)؛ به عبارتی، بلاغت و فصاحت از نظر اصطلاحی تفاوتی ندارند و آنچه مهم است، جایگاه آن‌ها در نظم کلام است. البته خود جرجانی هم نظریه بلاغی خویش را بر مبنای نظم استوار می‌کند، لیکن اشاره می‌کند که غرض وی از نظم، با آنچه پیشینیان گفته‌اند، متفاوت است. از دید جرجانی، مقصود از نظم، آن نیست که الفاظ در گفتار دنبال هم قرار گیرند، بلکه مقصود این است که در دلالت به هم وابسته باشند و معانی به صورتی که عقل حکم می‌کند، به یکدیگر مربوط شوند. بنابراین، شکی نیست در اینکه الفاظ از حیث اینکه الفاظ هستند، استحقاق نظم مخصوصی را ندارند (ر.ک: همان: ۵۴). پیش از جرجانی، ابوهلال عسکری با برشمردن شرایطی برای کلام فصیح و بلیغ، این دو را به هم پیوسته می‌داند. وی ویژگی‌هایی را

برای کلام فصیح و بلیغ برشمرده‌است که عبارتند از: ۱- معنای روشن، ۲- الفاظ آسان (در فهم)، ۳- سبک نیکو، ۴- احتراز از لفظ ناخوشایند، ۵- پرهیز از تکلف (ر.ک؛ عسکری، ۲۰۰۶: ۱۸-۱۳). ابوهلال شرط بلاغت را، معنایی با مفهوم و لفظی مقبول می‌داند.

این دیدگاه، یعنی پیوسته بودن بلاغت و فصاحت را می‌توان در *سرّ الفصاحه* نیز ملاحظه کرد. ابن‌سنان بدون تفکیک این دو اصطلاح، برای فصاحت و بلاغت سه شرط تعیین کرده‌است: ۱- لفظ اندک و معنی بسیار (سخن باید موجز، مختصر، همراه با حذف بخش‌های اضافی کلام باشد، به گونه‌ای که با الفاظ اندک، معنی فراوانی بیان شود). ۲- تناسب میان الفاظ که به دو گونه است: الف) تناسب الفاظ از نظر ساخت (تناسب لفظی)، ب) تناسب الفاظ از نظر معنایی (تناسب معنوی). ۳- معنای کلام، واضح، ظاهر و آشکار باشد و به فکر و تأمل نیاز نداشته‌باشد (ر.ک؛ خفاجی، ۲۰۰۳: ۱۱۹). حاصل سخن اینکه وی نیز پیش از جرجانی به جدایی‌ناپذیری بلاغت و فصاحت آگاه بوده‌است، اگرچه از نظم مورد نظر جرجانی سخن نرانده، به تناسب الفاظ و معانی و نیز چگونگی آن واقف بوده‌است و آن را پایه‌ی اصلی بلاغت و فصاحت به‌شمار آورده‌است.

۲-۷. خلوص کلام و عاری بودن از دشواری

در حالی که جرجانی کوشیده تا بلاغت و فصاحت را به ساختار کلام پیوند دهد و بر پایه‌ی جایگاه الفاظ در متن، درباره‌ی آن‌ها قضاوت کند، در بسیاری از آثار بلاغی، به‌ویژه آثار بلاغی فارسی، بدون توجه به چنین دیدگاه متن‌محوری، بلاغت یا فصاحت کلام را بدون توجه به جایگاه آن در متن، سنجیده و درباره‌ی آن نظر داده‌اند. گویا برخی از بلاغیون، از جمله تاج‌الحلاوی، فصاحت را بر اساس دیدگاهی تعریف کرده‌اند که معتقد است مؤلف باید کلام را فارغ از هر گونه پیچیدگی به مخاطب عرضه نماید؛ به تعبیری دیگر، اصل معناداری متن را اصلی قویم در شمار آورد (ر.ک؛ پورنامداریان، ۱۳۷۷: ۱۹۵-۲۰۶). چنین رویکردی در باب فصاحت معتقد است: «ارباب معانی گویند: فصاحت، خلوص کلام است از بستگی و دشواری» (تاج‌الحلاوی، بی‌تا: ۹۶). بنابراین، از نظر تاج‌الحلاوی، هر آنچه موجبات دشواری متن را فراهم آورد، طبعاً از دایره‌ی فصاحت بیرون است.

۳-۷. فصاحت، دستور زبان، آثار ادبی

دیدگاهی دیگر فصاحت را کاربرد مرسوم کلمات در زبان دانسته، معتقد است که اهل زبان اغلب فصاحت دارند: منظور از فصاحت این است که کلمات، درست و مطابق مرسوم و نیز

کلام، روشن و استوار باشد و این مقصود عمدتاً برای اهل زبان (در گفتار) حاصل است و با تسلط بر دستور زبان و آشنایی با آثار ادبی تقویت می‌شود (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۷۵: ۴۴)؛ به تعبیری دیگر، گویشوران هر زبانی فصیح هستند، لیکن سروکار داشتن با آثار ادبی و آشنایی با دستور زبان، فصاحت آنان را تقویت می‌کند، یا سخن ایشان را فصیح‌تر می‌نماید.

۸. فصاحت کلمه و کلام

بسیاری از کتاب‌های بلاغی، فصاحت را مختص لفظ برشمرده‌اند. از این رو، از همان آغاز به تبیین شرایطی برای آن پرداخته‌اند. آنان فصاحت را به دو قلمرو کلمه و کلام تقسیم نموده، ویژگی‌هایی را برای هر یک برشمرده‌اند که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم.

۱.۸. ویژگی‌های لفظ فصیح

سرّ الفصاحه از جمله نخستین آثاری است که ضمن تأکید بر فصاحت کلمه، معتقد است هیچ لفظی فصیح نیست، مگر این هشت شرط را داشته باشد:

- ۱- مخارج حروف لفظ دور از هم باشند.
 - ۲- تألیف حروف کلمه به گونه‌ای باشد که شنیدن آن نیکو باشد، به گونه‌ای که شنیدن برخی از واژگان، گوش‌نواز است و موجب احساس زیبایی نفسانی می‌شود که از غیر آن حاصل نمی‌شود.
 - ۳- به قول جاحظ، کلمه از کلمات وحشی و کهنه نباشد.
 - ۴- از واژگان عامیانه نباشد.
 - ۵- در عرف زبان رایج باشد و از شواذ نباشد.
 - ۶- کلمه، معنایی دیگر نداشته باشد که ذکر آن معنا ناپسند باشد.
 - ۷- حروف سازنده آن زیاد نباشد.
 - ۸- کلمه مصغر باید در جایگاهی باشد که در آن از چیزی لطیف، پنهان یا اندک سخن به میان می‌آید (ر.ک؛ خفاجی، ۲۰۰۳: ۱۱۹).
- البته ویژگی‌هایی که ابن‌سنان ذکر می‌کند، برای واژگان عربی است، یا برخی از آن‌ها خاص این زبان است؛ مانند صورت مصغر واژه، لیکن بسیاری از این مختصات می‌تواند به صورت عام در زبان فارسی نیز کاربرد داشته باشد.
- توجه به ساختار لفظ فصیح در آثار فارسی بسیار مختصر است و در قالب چهار ویژگی تکرار می‌شود: «فصاحت کلمه، حالتی است عارض بر آن، به سبب خلوص از تنافر حروف و غرابت و مخالفت قیاس و کراهت در سمع» (صالح مازندرانی، ۱۳۷۶: ۳۰). این مختصات

کلمه در آثار دیگر به همین شکل تکرار شده است؛ از جمله در *دُرر الأَدب* آمده است: «فصاحت لفظ آن است که کلمه از چهار عیب سالم باشد: تنافر حروف، غرابت استعمال، مخالفت قیاس و کراهت در سمع» (ناشر، ۱۳۴۰: ۴-۱۲). هرچند در برخی آثار، مؤلفان به گونه‌ای دیگر به ویژگی‌های لفظ فصیح اشارت کرده‌اند و آن را شامل «ادای درست کلمات»، «نداشتن لکن»، «کاربرد الفاظ مورد تأیید بلغا» و «دوری از ترکیب‌های نامأنوس و ثقیل» دانسته‌اند (ر.ک: آهنی، ۱۳۶۰: ۳).

۲.۸. فصاحت کلام

یکی از دیدگاه‌های فراگیر درباره‌ی فصاحت که به‌ویژه در آثار بلاغی فارسی با آن مواجه می‌شویم، فصاحت کلام است؛ یعنی شروطی را برای کلام فصیح در نظر گرفته‌اند. این شروط که برگرفته از آثار بلاغی عربی است، در آثار فارسی تقلیل یافته، فراموش گردیده، یا بسیار تکرار شده است. این شروط عبارتند از: نداشتن ضعف تألیف، تعقید لفظی و معنوی. با این وصف، ویژگی‌های کلام فصیح در آثار مختلف نیز متغیر است؛ چنان‌که خان آرزو هنگام برشمردن شروط فصاحت کلام، از تنافر و فصاحت کلمات نیز یاد کرده است: «فصاحت کلام، خلوص آن است از ضعف تألیف و تنافر کلمات و تعقید، با فصاحت کلمات» (خان آرزو، ۱۳۸۱: ۹۹). این دیدگاه در آثار دیگر نیز تکرار شده است؛ به عنوان نمونه در *ابدع/البدایع* آمده است: «فصاحت در اصطلاح، خالی بودن کلام است از ضعف تألیف و تنافر کلمات و تعقید لفظی و معنوی به شرط فصاحت کلمات آن» (گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۳). در برخی آثار بلاغی، ویژگی‌های کلمه و کلام فصیح درهم آمیخته شده است و نداشتن لکن زبان و کاربرد الفاظی را که زیانزد بلغاست، معیار فصاحت شمرده‌اند:

«فصاحت، عبارت است از صراحت بیان و ادای لغات و کلمات بر وجهی که بر زبان گرانبار نگردد و لکن پدید نیاید و به عبارت ساده‌تر، کلام باید از الفاظی که زیانزد بلغا نباشد و ضعف تألیف و تراکیب غیرمأنوس و الفاظ ثقیل و درشت خالی باشد» (آهنی، ۱۳۶۰: ۳).

زیانزد بودن کلام فصیح با تعبیر «مأنوس الإستعمال» نیز به کار رفته است (ر.ک: ناشر، ۱۳۴۰: ۴-۱۲). بر این اساس، ویژگی‌های کلام فصیح عبارت است: گرانبار نبودن بر زبان، کاربرد اهل ادب، مأنوس‌الاستعمال بودن. حال آنکه اغلب کتاب‌های بلاغی سه ویژگی نبودِ ضعف تألیف، تعقید لفظی و معنوی را شرط اصلی کلام فصیح برشمرده‌اند.

۹. فرق بلاغت و فصاحت

از دیگر موضوعاتی که بلاغیون در موضوع بلاغت و فصاحت بدان اهتمام داشته‌اند، تفاوت این دو اصطلاح بوده‌است. بررسی آرای محققان این حوزه نشان می‌دهد که دیدگاه آنان، به‌رغم تفاوت‌های اندک، بسیار به هم نزدیک است و می‌توان آن‌ها را به صورت زیر دسته‌بندی کرد.

۹-۱. فصاحت لفظ و بلاغت معنا

گسترده‌ترین نظری که از خلال آرای بلاغیون به‌دست می‌آید، انتساب فصاحت به لفظ و بلاغت به معناست؛ چنان‌که ابوهلال عسگری معتقد است فصاحت، کمال آلت بیان است و آلت بیان، متعلق به لفظ است، نه معنا، در حالی که بلاغت، رساندن معنا به قلب است و به همین دلیل، منحصر در معناست. حاصل اینکه از نظر وی، فصاحت مختص لفظ و بلاغت منحصر به معناست. وی برای اثبات این نظر، به طوطی اشاره می‌کند که او را فصیح می‌نامند، نه بلیغ؛ زیرا طوطی اداکننده حروف است، نه گذارنده معنای آن‌ها: «وَمِنْ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْفَصَاحَةَ تَتَّصِفُ بِاللَّفْظِ، وَالْبَلَاغَةُ تَتَنَاوَلُ الْمَعْنَى أَنَّ الْبَلِغَاءَ يُسَمَّى فَصِيحًا، وَ لَا يُسَمَّى بَلِغًا، إِذْ هُوَ مُقِيمُ الْحُرُوفِ وَ لَيْسَ لَهُ قَصْدٌ إِلَى الْمَعْنَى الَّذِي يُؤَدِّيهِ» (عسگری، ۲۰۰۶: ۱۸-۱۳). پس از وی، ابن‌سنان نیز فصاحت را مربوط به لفظ می‌داند و بلاغت را وصفی برای الفاظ و معانی (ر.ک؛ خفاجی، ۲۰۰۳: ۶۶). خفاجی بر اساس اینکه بلاغت شامل لفظ و معنا می‌شود، معتقد است: «هر بلیغی، فصیح است، لیکن هر فصیحی، بلیغ نیست» (همان: ۶۶). در نظر عده‌ای دیگر، هرچند بلاغت با معنا، و فصاحت با الفاظ در پیوند است و این دو در هم کنش متقابل دارند (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۷۵: ۴۵).

۹-۲. بلاغت لفظ و معنا، فصاحت لفظ

در کنار دیدگاه‌هایی که بلاغت را مخصوص معنا و فصاحت را مختص لفظ می‌دانند، این‌اثیر دیدگاه متفاوتی ابراز کرده‌است. وی بلاغت را شامل الفاظ و معانی و نیز خاص‌تر از فصاحت به‌شمار می‌آورد. سپس تأکید می‌کند هر کلام بلیغی فصیح است، لیکن هر کلام فصیحی بلیغ نیست (ر.ک؛ ابن‌اثیر، بی‌تا: ۹۰). نکته دیگری که ابن‌اثیر بدان توجه کرده، مبحث «ترکیب» است؛ یعنی بلاغت در لفظ و معنا باید ناظر به ترکیب یا همان «بافت» کلام باشد (ر.ک؛ همان: ۹۰). می‌توان گفت قید «ترکیب» و اهمیت آن بعدها بسیار مورد توجه جرجانی قرار گرفت و وی نظریه «نظم» خویش را بر پایه همین موضوع بنیاد کرد.

۹-۲. فصاحت لفظی و معنوی

دیدگاه دیگری که در این حیطه مطرح شده، نظر سکاکی است. سکاکی فصاحت را به دو نوع تقسیم کرده است: ۱- «فصاحت لفظی» که در بردارنده خلوص کلام از تعقید یا همان پیچیدگی‌های لفظی (= تنافر) است، به گونه‌ای که چون عسل شیرین و چون نسیم لطیف و روان باشد. ۲- «فصاحت معنوی» که مشتمل بر نظم معانی لطیف، روشن و بدون پیچیدگی است و دریافت مقصود در آن بدون مشکل است و الفاظ و معانی مطابق هم هستند (ر.ک؛ سکاکی، ۱۴۰۷ق: ۴۲۱). این نظر سکاکی که فصاحت را شامل لفظ و معنا دانسته، در تقابل با دیدگاه ابن‌اثیر است که بلاغت را مختص لفظ و معنا می‌داند.

۹-۴. دیدگاه خطیب قزوینی

از نظر خطیب قزوینی، فصاحت، صفت کلمه، کلام و متکلم است، در حالی که بلاغت، صفت کلام و متکلم است؛ به سخنی دیگر، فصاحت شمول بیشتری دارد و شامل کلمه نیز می‌شود، در حالی که بلاغت فقط کلام و متکلم را در بر می‌گیرد. قزوینی نیز همان دیدگاه پیشینیان را تکرار می‌کند که هر کلام بلیغی فصیح است، لیکن هر کلام فصیحی بلیغ نیست. سپس تأکید می‌کند:

«کلام فصیح ممکن است به مقتضای حال نباشد که در این صورت بلیغ نیست. عکس این حالت هم متصور است که کلامی به مقتضای حال باشد، اما بلیغ نباشد. حاصل اینکه کلام بلیغ هم به مقتضای حال است و هم فصیح خواهد بود» (قزوینی، ۲۰۰۰م: ۴۹).

۱۰. جمع‌بندی دیدگاه‌های گوناگون درباره بلاغت و فصاحت

با در کنار هم نهادن آنچه در تبیین و تعریف بلاغت و فصاحت در آثار مختلف آمده است، می‌توان نظرات آنان را بدین سان دسته‌بندی نمود: ۱- توجه به لفظ در تعریف بلاغت. ۲- درهم‌آمیختگی مطالب. ۳. جدا کردن بلاغت و فصاحت. ۴- آرای جرجانی. ۵. دریافت‌های ذوقی. ۶- بی‌توجهی به بافت کلام. ۷. تکرار مطالب.

۱۱. بافت، بلاغت و فصاحت

چنان‌که پیش از این اشاره شد، در میان دیدگاه‌های گوناگون، تنها جرجانی است که تعریف بلاغت و فصاحت یا بلیغ و فصیح بودن را با متن، یا به زبان امروزی، با بافت متن پیوند داده است؛ موضوعی که در فصاحت و بلاغت فراموش شده، یا کمتر بدان توجه

شده است، لیکن در روزگار اخیر، با طرح دیدگاه‌های کاربردشناسانه و آثار افرادی چون بنونیست، مارتینه و... چارچوب زبان‌شناسی نقشگرا-سیستمی شکل گرفت. در این رویکرد، بافت کلام - چه زبانی، چه بافت جهان خارج - کانون توجه است؛ به عبارتی، هر عنصر زبانی با ارجاع نقش آن در کل سیستم توضیح داده می‌شود. اگر در دیدگاه چامسکی، نهایتاً زبان بخشی از روانشناسی محسوب می‌شد، در نظر امثال فرث، زبان محصول زندگی اجتماعی است که به منظور تعامل اجتماعی طرح‌ریزی شده است. در نظر او، معنا و «نقش در بافت» در گسترده‌ترین مفهوم آن، یکی است. چیزهایی که در این بافت وجود دارند، عبارتند از: انسان یا انسان‌های شرکت‌کننده، آنچه آنان می‌گویند و آنچه در جریان است (ر.ک؛ سورن، ۱۳۸۸: ۸۲-۸۴). بافتی که در اینجا مطرح می‌شود، فقط بافت متنی نیست، بلکه می‌تواند دربرگیرنده مشارکان و موقعیت آنان (بافت موقعیتی) و نیز شرایط اجتماعی و فکری (بافت فرهنگی) باشد. به گفته مالینوفسکی (۱۸۸۴م)، «زبان پدیده‌ای محصور به خود نیست، بلکه وابسته به جامعه‌ای است که در آن به کار می‌رود، به طوری که ارتباط و فهم متقابل میان انسان‌ها در صورتی ممکن است که طرفین ارتباط از مختصات فرهنگی و ویژگی‌های موقعیتی ناظر بر کنش کلامی باخبر باشند. بنابراین، بررسی زبان ممکن نیست، مگر با در نظر گرفتن کامل چارچوب‌های فرهنگی هر جامعه و ویژگی‌های خاص موقعیت کاربرد کلام» (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۲۳-۲۴). چنان‌که ملاحظه می‌شود، مالینوفسکی بر دو مؤلفه بافت موقعیتی و بافت فرهنگی تأکید می‌کند و ارتباط (درست) را ناظر به این دو عامل می‌داند. توجه به بافت فرهنگی، بعدها در دیدگاه‌های فرث نیز اهمیت درخوری پیدا کرد، به گونه‌ای که فرث تفسیر همه متن‌های زبانی را به بافت اجتماعی معطوف کرد که متن در آن تولید شده است (Firth, 1975: 226). روند توجه به بافت موقعیت، بافت فرهنگی و بافت اجتماعی به صورت‌های دیگری نمود پیدا کرد؛ از جمله، کوک از نگرش بافتی و نگرش صورت‌گرایانه سخن به میان آورد. نگرش صورت‌گرا به ساخت زبان یا همان ویژگی‌های درون زبان اشارت دارد و نگرش بافتی به عناصر خارج از ساختار زبان، یعنی عناصری که در جهان بیرون یا در ذهن و ضمیر مشارکان قرار دارد (ر.ک؛ صفری دهکردی، ۱۳۹۲: ۵۱). آنچه در این دیدگاه‌ها و نظایر آن‌ها درخور توجه و امعان نظر است، اهمیت بافت و زمینه متن است؛ به سخنی دیگر، پیوند متن و بافت یا زمینه متن، پیوندی ناگسستنی است، البته ماهیت «زمینه متن» می‌تواند دربردارنده ابعاد مختلفی باشد؛ برای مثال، آنچه را شفرین (۱۹۸۷م)، به عنوان

زمینهٔ متنی فیزیکی، فردی و شناختی توصیف می‌کند و یا آنچه را که ما به طور عام به عنوان زمینه‌های متنی ویرایشی، تألیفی، زبان‌شناختی، فرهنگی و اجتماعی تولید و دریافت می‌شناسیم (ر.ک؛ نورگارد و دیگران، ۱۳۹۴: ۴۳-۴۴)، اما دربارهٔ متون ادبی و پیوند آن‌ها با بافت، ون پی‌یر نظر درخور توجهی دارد. وی هنگامی که از چگونگی بافت متون ادبی سخن به میان می‌آورد، اصطلاح «بافت‌سازی» را به کار می‌گیرد. از دید وی، میزان «ادبیت» متون ادبی به ظرفیت بافت‌سازی آن‌ها وابسته است: «هرچه در یک متن ادبی، وابستگی به یک بافت ثابت کمتر باشد، اعتبار ادبی و ماندگاری آن در طول زمان بیشتر خواهد بود. اگر این متون به زبان‌های دیگر ترجمه شوند، با مخاطبان آن زبان نیز ارتباط برقرار می‌کنند و تنها مقوله‌ای که بر اساس آن می‌توان متن و بافت را به عنوان دو مفهوم متضاد و در دو سر یک طیف قرار داد، اعتبار ادبی است؛ به عبارت دیگر، هرچه میزان ادبی بودن یک متن بیشتر باشد، وابستگی آن متن به موقعیت کلام یا بافت متعارف، کمتر است. هرچه متن بتواند در موقعیت‌های بدیع، لایه‌های بافتی جدید خلق کند؛ یعنی بافت‌سازی نماید و بافت‌های متعارف را از ذهن مخاطب بزدايد، ادبیت بیشتری پیدا می‌کند. از جملهٔ این گونه آثار می‌توان از متون مقدس و اشعار شاعران بزرگ یاد کرد که در آن‌ها عناصر متنی در ذهن مخاطب بافت‌سازی می‌کنند و در موقعیت‌های کلامی جدید ظهور می‌یابند» (Van peer, 1991: 129). حاصل دیدگاه‌های مذکور را می‌توان بدین صورت خلاصه کرد: نخست اینکه زبان، یا دقیق‌تر بگوییم، تفسیر معنای زبان در گرو دریافت بافت است. منظور از بافت، هم بافت متنی است و هم بافت‌های موقعیتی، فرهنگی و اجتماعی. تغییر بافت‌های اجتماعی، افق متن را دگرگون کرده، طبعاً معنای آن را نیز تغییر می‌دهد. نکتهٔ دوم عبارت است از دیدگاه ون پی‌یر. بر اساس این دیدگاه، متون ادبی، «بافت‌ساز» هستند؛ به سخنی دیگر، این متون موجب زدودن بافت‌های متعارف و ایجاد بافت جدیدی در ذهن مخاطب می‌شوند. شاید بتوان گفت همین بافت‌سازی زمینهٔ تفسیرهای مختلف و تأویل‌های متعدد را در متن به وجود می‌آورد.

با در نظر داشتن این مقدمات، می‌توان گفت یکی از عناصر اصلی بلاغت و فصاحت یا اصلی‌ترین آن‌ها، بافت‌های مختلف کلام است؛ چه بافت‌های متنی، چه بافت‌های موقعیتی و فرهنگی. پذیرش این موضوع موجب نفی بسیاری از دیدگاه‌های پیشین می‌شود.

چنان که ملاحظه شد، بسیاری از بلاغیون، بلاغت را به حوزه معنا و فصاحت را به قلمرو لفظ مربوط می‌دانند، در حالی که با در نظر گرفتن بافت‌های گوناگون نمی‌توان این دو را از هم جدا کرد. نکته دیگر اینکه در همین نظرات، ویژگی‌هایی برای لفظ فصیح در نظر گرفته شده‌است؛ از جمله اینکه عامیانه نباشد، کلمه در زبان رایج باشد و... چنین شرایطی با کانونی شدن بافت‌های متن خودبه‌خود منتفی می‌شود؛ زیرا ممکن است بافت متن اقتضا کند که از واژگان عامیانه استفاده کنیم، یا بر اساس ساختاری خاص، مثلاً در داستان، ناگزیر باشیم از کلمات نادر و دلایل متنی از این دست کمک بگیریم. لذا نمی‌توان از پیش، چارچوبی برای فصاحت متن در نظر گرفت، بلکه باید به بافت متن توجه کرد. با این اوصاف، خلوص کلام، انطباق با دستور زبان، روشن بودن معنا و ویژگی‌هایی از این دست خودبه‌خود به شرایط بافتی متن پیوند می‌خورد. در کنار چنین نظراتی است که اهمیت نظریه «نظم» جرجانی درباره بلاغت و فصاحت روشن می‌شود.

۱۲. نظریه ارتباطی، بلاغت و فصاحت

یکی دیگر از مسائلی که باید در مبحث فصاحت و بلاغت بدان توجه شود، نظریه ارتباطی و نقش‌های زبان است. زبان‌شناسان زیادی به تبیین و توصیف زبان پرداخته‌اند که دیدگاه‌های آنان مکمل یکدیگرست، اما طرح شش‌جزئی یاکوبسن از ساختار منسجم‌تری برخوردار است. بر پایه این طرح، فرستنده یا گوینده پیامی را برای مخاطب یا گیرنده می‌فرستد. این پیام رمزدار زمانی مؤثر است که معنایی داشته باشد و مخاطب برای درک همین معنا آن را رمزگشایی می‌کند. پیام از طریق مجرا یا کانالی به گیرنده منتقل می‌شود. فرستنده، گیرنده، پیام، رمزگان، موضوع و مجرای ارتباطی، شش عنصر این طرح را تشکیل می‌دهند. یاکوبسن معتقد است که توجه به هر یک از این شش مؤلفه، نقش متفاوتی را در زبان به همراه دارد. بر این اساس، اگر جهت‌گیری به طرف خود گوینده باشد، نقش زبان عاطفی است، اگر توجه به مخاطب باشد، نقش زبان ترغیبی خواهد بود و توجه به موضوع، نقش ارجاعی را در پی دارد. نقش فرازبانی حاصل تأکید بر رمزگان است و نقش همدلی نتیجه جهت‌گیری به مجرای ارتباطی است، در حالی که نقش ادبی از جهت‌گیری به سوی خود پیام به دست می‌آید (ر.ک؛ صفوی، ۱۳۷۳: ۳۵-۳۱). نظریه ارتباطی یاکوبسن و نقش‌های ششگانه زبان بدین معناست که در هر ارتباطی بر یکی از نقش‌های زبان تأکید می‌شود و دیگر نقش‌ها تحت‌الشعاع آن قرار می‌گیرند. این موضوع به معنای حذف یا نادیده گرفتن دیگر نقش‌ها نیست، لیکن در مراتب بعدی قرار می‌گیرند. پذیرش

این نظریه در حیطه بلاغت و فصاحت، مستلزم دگرگونی بنیادی در دیدگاه‌های پیشین بلاغت و فصاحت است که پیش‌تر از آن‌ها یاد کردیم. با در نظر داشتن نظریه یا کوپسن و نقش‌های ششگانه زبان، فصاحت و بلاغت معنای دیگری در این حیطه به خود می‌گیرد؛ یعنی بلاغت و فصاحت با توجه به جهت‌گیری زبان متفاوت می‌شود. اگر ارتباط مؤثر عبارت باشد از «انتقال پیامی معنادار از فرستنده به گیرنده از طریق مجرای درست ارتباطی، به گونه‌ای که گیرنده بتواند آن را رمزگشایی کند و متناسب با آن واکنش نشان دهد، هرگاه چنین فرایندی به نحو درست و مطلوب روی دهد، ارتباط مؤثر و پیام بلیغ و فصیح بوده‌است؛ چون واکنش مؤثر همان جهت‌گیری مورد نظر است. به هر حال، اگر چنین ارتباط مؤثری واقع شود، فرستنده پیام به مطلوب خود دست یافته‌است و ارتباط یا نقش خاص زبان بدون مانع و رادعی محقق شده‌است. چنین موضوعی در هر کجا و با هر مخاطب روی دهد، حاکی از گونه‌ای بلاغت است. این ارتباط و نقش‌های حاصل از آن می‌تواند حاصل گفتار، نگاه، سکوت، حرکات بدن و... باشد. اساس کار در اینجا، انتقال و دریافت نقش مورد نظر در زبان پیام است. لذا بافت‌های گوناگون کلام به همراه نقش‌های زبان را می‌توان عناصر کانونی بلاغت و فصاحت به شمار آورد.

۱۳. نتیجه

با توجه به آنچه در تحلیل و نقد بلاغت و فصاحت آمد، می‌توان گفت دریافت‌های پیشینیان در این قلمرو، چند ویژگی دارد: درهم آمیختگی مطالب، دریافت‌های ذوقی، تکرار مطالب، بی‌توجهی به بافت متنی، موقعیتی، فرهنگی و اجتماعی. در این میان، برخی از اصطلاح «ترکیب» یاد کرده‌اند، لیکن باید نظریه «نظم» جرجانی را بسیار درخور اهمیت بدانیم که در آن، از تناسب الفاظ با یکدیگر در بافت کلام، پیوستگی دلالتی و نظم اندیشه سخن رانده شده‌است. اما آنچه در آثار بلاغی بیشتر به چشم می‌خورد، تکرار مطالب بدون تحلیل و نقد آن‌ها، یا نوآوری در این قلمرو است.

امروزه می‌توان با یاری گرفتن از مطالعات زبان‌شناختی، مؤلفه‌های بلاغت و فصاحت را به گونه‌ای دیگر بازتعریف کرد که علاوه بر روشنی اصطلاحات و پرهیز از جنبه‌های ذوقی، شمول بیشتری داشته باشند. در این بازتعریف، باید بافت‌های مختلف متنی، موقعیتی، فرهنگی و اجتماعی را در کنار دریافت جدید از نظریه ارتباط و نقش‌های زبان به عنوان مؤلفه‌های بلاغت و فصاحت در نظر بگیریم؛ به عبارتی، باید دید کلام در چه

موقعیتی منعقد می‌شود و جهت‌گیری آن چیست. اگر موقعیت کلام منطبق با جهت‌گیری یا برعکس بود، چنین کلامی بلیغ و فصیح یا به قول گذشتگان، وافی به مقصود است. از سوی دیگر، دیدگاه ون‌پی‌یر دربارهٔ بافت آثار ادبی و متون مقدس بسیار حائز اهمیت است. بر اساس این دیدگاه، متون ادبی و مقدس همواره در حال «بافت‌سازی» هستند. متون ادبی و مقدس بافتی بسته و تغییرناپذیر ندارند، بلکه بر اساس موقعیتی که در آن واقع می‌شوند، دست به بافت‌سازی می‌زنند.

منابع

- آهنی، غلامحسین (۱۳۶۰)، *معانی و بیان*، تهران، بنیاد قرآن.
- ابن‌اثیر، نصرالله‌بن محمد (بی‌تا)، *المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر*، تحقیق احمد الحوفی و بدوی طابانه، ج ۱، قاهره، دارالنهضة مصر للطباعة والنشر والتوزیع.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۷۷)، *خانه‌ام ابری است، شعر نیما از سنت تا تجدد*، تهران، سروش.
- تاج‌الحلاوی، علی‌بن محمد (بی‌تا)، *دقایق‌الاشعار*، تصحیح سید محمدکاظم امام، تهران، دانشگاه تهران.
- تقوی، نصرالله (۱۳۶۳)، *هنجار گفتار در فن معانی و بیان و بدیع فارسی*، اصفهان، فرهنگسرای اصفهان.
- جاحظ، ابوعثمان عمروبن بحر (بی‌تا)، *البیان والتبیین*، تحقیق علی بوملحم، بیروت، دار المکتب الهملال.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۸۳)، *دلایل الإعجاز فی القرآن*، ترجمه سید محمد رادمنش، تهران، شاهنامه‌پژوهی.
- خان آرزو، سراج‌الدین علی (۱۳۸۱)، *عطیة کبری و موهبت عظمی*، تصحیح سیروس شمیسا، تهران، فردوس.
- الخفاجی، الأمير أبی محمد عبدالله (۲۰۰۳ م.)، *سرّ الفصاحه*، تحقیق النبوی عبدالواحد شعلان، قاهره، دار القبا.
- الرمّانی، ابوالحسن علی‌بن عیسی (۱۳۸۲)، *النکت فی الإعجاز القرآن الکریم*، ترجمه منصور پهلوان، تهران، نبأ.
- سکّاک، یوسف‌بن أبی‌بکر (۱۴۰۷ ق.)، *مفتاح‌العلوم*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- سورن، آ. ام. پیتر (۱۳۸۸)، *مکاتب زبان‌شناسی نوین در غرب*، ترجمه علی‌محمد حق‌شناس، تهران، سمت.
- شمس‌العلمای گرکانی، محمدحسین (۱۳۷۷)، *ابدع‌البدایع*، به اهتمام حسین جعفری، تبریز، انتشارات احرار.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۵)، *معانی*، تهران، نشر میترا.
- _____ (۱۳۸۳)، *معانی و بیان*، تهران، نشر میترا.
- صالح مازندرانی، محمد هادی (۱۳۷۶)، *انوار البلاغه*، تصحیح محمدعلی غلامی‌نژاد، تهران، میراث مکتوب.

- صفری دهکردی، مهدی (۱۳۹۲)، بررسی کنش‌های گفتاری در شعر حجم مطالعه موردی آثار یدالله رؤیایی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.
- صغوی، کورش (۱۳۷۳)، *از زبان‌شناسی به ادبیات*، ج ۱: نظم، تهران، نشر چشمه.
- العسکری، ابوهلال (۱۳۹۷)، *برتری بین بلاغت عرب و عجم*، مقدمه، ترجمه و تعلیقات سیروس شمیسا، تهران، قطره.
- _____ (۲۰۰۶م)، *الصناعتین*، تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، المكتبة العنصرية.
- قزوینی، محمدبن عبدالرحمن (۲۰۰۰م)، *الإيضاح فی علوم البلاغة*، تحقیق علی بوملحم، بیروت، دار المكتب الهلال.
- قیروانی، ابوعلی حسن (۲۰۰۲م)، *العمده فی محاسن الشعر وآدابه*، تحقیق صلاح‌الدین الهواری و هدی عودة، بیروت، دار المكتبة فی الهلال.
- مهاجر، مهران و محمد نبوی (۱۳۷۶)، *به سوی زبان‌شناسی شعر*، تهران، مرکز.
- ناشر، عبدالحسین (۱۳۴۰)، *دُررُ الأدب*، شیراز، معرفت.
- نورگارد، نینا، بئاتریکس بوسه و روسیو مونتوریو (۱۳۹۴)، *فرهنگ سبک‌شناسی*، ترجمه احمد رضایی و مسعود فرهمندفر، تهران، مروارید.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۲۵۳۵)، *مدارج البلاغة*، به اهتمام حسین معرفت، شیراز، معرفت.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۹۱)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران، هما.
- _____ (۱۳۷۰)، *معانی و بیان*، تهران، هما.
- Ahani, G. (1360), *Maāni va Bayan*, Tehran, Quran Foundation. [In Persian].
- Ibn Aathir, N. (Nd), *The Proverb in the Literature of the Writer and Poet*, Ahmad Al-Houfi, Badawi Tabbaneh, Cairo, Dar Al-Nahda. [In Arabic].
- Pournamdarian, T. (1998), *Khaneham Abryst, Nima's Poetry from Tradition to Modernity*, Tehran, Soroush. [In Persian].
- Taj al-Halawi, A. (ND), *Daghyegh al-Ashar*, Corrected and with Notes by Seyyed Mohammad Kazem Imam, Tehran, University of Tehran Press. [In Persian].
- Taghavi, N. (1363). *Hanjar-e Gofar*, Isfahan, Isfahan Cultural Center. [In Persian].
- Jahez, A. (ND), *Al-Bayan va al-Tabeen*, Ali Bomolhem, Beirut, Dar al-maktab al-Hilal.
- Jorjani, A. (2004), *Dalael al-Ejaz fi al-Qur'an*, Translation, Summarization and Analysis of Poems and Evidences by Seyyed Mohammad Radmanesh, Tehran, Shahnameh Pajoochi Publication. [In Persian].
- Khan Arezoo, S. (2000), *Atiye Kobra va Mohebat Ozma*, Introduction and Correction by Sirus Shamisa, Tehran, Ferdows [In Persian].
- Khafaji, M. (2003), *Serro Al-Fasahat*, Al-Nabi Abdul Wahid Shaalan, Cairo, Dar al-Qaba. [In Arabic].
- Al-Rumany, H. (2003), *Al-Nokat fi Ejaz al-Quran*, Translated and Edited by Mansour Pahlavan, Tehran, Naba. [In Persian].

- Sakki, Y. (1952), *Meftah al-Olum*, Beirut, Dar al-Kotob al-Elmiyeh. [In Arabic].
- Soren, A. (2009), *Schools of Modern Linguistics in the West*, Translated by Ali Mohammad Haqshenas, Tehran, Samt. [In Persian].
- Shams al-Ulama Garkani, M. (1998), *Abda ul-Badaye*, By Hossein Jafari, Tabriz: Ahrar Publication. [In Persian].
- Shamisa, S. (1996), *Maāni*, Tehran, Mitra. [In Persian].
- (2004), *Bayān va Maāni*, Tehran, Mitra. [Persian].
- Saleh Mazandarani, M. (1997), *Anvar al-Balaghat*, Edited by Mohammad Ali Gholami Nejhad, Tehran, Mirath-e Maktoob. [In Arabic].
- Safari Dehkordi, M. (2013), *A Study of Speech Actions in Poetry, Case Study of Yadollah Royae's Works*, M.Sc. Thesis, Islamic Azad University, Central Tehran Branch. [In Persian].
- Safavi, K. (1994), *From Linguistics to Literature*, Vol. I: Poem, Tehran, Cheshmeh Publication. [In Persian].
- Asghari, A. (2006), *Al-Sanātain*, by Ali Mohammad al-Bojavi & Mohammad Abolfazl Ebrahim, Beirut, Almaktabat al-Onsoriah. [In Arabic].
- Asghari, A. (2018), *Between the Rhetoric of Arabs and Ajam*, Introduction, Translation, and Comments by Sirous Shamisa, Tehran, Ghatreh. [In Persian].
- Qazwini, M. (2000), *Al-Eyazah fi Olum al-Balaghat*, By Ali Boumelhem, Beirut, Dar al-Maktob al-Hilal. [In Arabic].
- Qhirvani, (2002), *Al-Amadah fi Mahasen al-Sher va Adabeh*, Salah al-Din al-Hawary va Hoda Odat, Beirut, Dar al-Maktob al-Hilal. [In Arabic].
- Mohajer, M, & Muhammad Nabavi (1997), *Towards the Linguistics of Poetry*, Tehran, Nash-e Markaz. [In Persian].
- Nasher, A. (1961), *Dorar al-Adab*, Shiraz, Marefat. [In Persian].
- Norgard, N & etal (2017), *Encyclopedia of Stylistics*, Translated by Ahmad Rezaei and Massoud Farahmandfar, Tehran, Morvarid. [In Persian].
- Hedayat, R. (1976), *Madarej al-Balaghat*, By Hossein Marefat, Shiraz, Marefat. [In Persian].
- Homaiei, J. (1991), *Mani va Bayan*, Tehran, Homa Publication. [In Persian].
- (2011), *Fonun Balaght va Santa Adabi*, Tehran, Homa Publication. [In Persian].